

مرا بار دگر ایندم به سوی خویش می خواند
نمای کاسه برج و آن پل هارتل
گذرگاه باغ بابر دهمزنگ و کوته سنگی
پل سوخته دوراهی، کمپنی میدان سگ جنگی
همان دوکان کنج کوچه باغ علیمردان
همان شیرین فروشی شیر برف فالوده سرداری
کبابی سلیمان، منتو و سمبوسه تندوری
ز کاکا ازبک و آن قابلی در گوشه بازار
که در پاکت یکان تا بوتل ساخت وطن می فروخت
همان کافی پشتون و ملنگ و آن پلنگهایش
پل لرزانک و آن سیلهای نوبهارانش
به یادم هست
من اینجا چشم می بندم که تا لختی خودم را
پشت بازار پل خشتی میان کوچه تنگی
که بوی آن پلوهایی تولکی از دور می آمد نگهدارم
از آن یاران دیرین من نمی دانم کجا هستند
سرم بر بالش غربت
دوچشمم بسته شاید
خواب کابل بینم و لختی بیاسایم
"مختار دریا" کانادا ۲۷ مارچ ۲۰۱۶